





بعد بستن پیش بجز غلظت کن بنگار وینایش را تا در خاتم از سلطان بر سر میر مینیا نظیر زیادتانان فصاحت نشان و  
 نیز نمیدانم بلاغت عنوان مخفی در مجرب مباد که وجه تالیف این نسخه آنکه روزی در شهر کاپلی از چشم  
 سزید در جهان احمد شمس خان طلال الله کره بیره نواب ملک آصف جباه شی الله شراه و حیل آنکه شواه  
 که نسبت برادر زانگی و شاگردی با این بچیدان پنج میرزوها گفتن غزل پهنی سری دارد و بسیار خوب میگردد  
 به جمیع عده ای از معطلی است و هم از آن مختلف در یوان شیخ محمد علی خزین رحمة الله علیه که آنرا هم را تمهید نمیدانم  
 آنکه بود و هر فصلی خوش کرد و آنرا در مندر شد که بهترین مصطلح است از اقسام شی و تشبیهات و درنا سباحت  
 پرگندگی گنج کرده شود بر روزه میجویی و نمندان علم ما و بر آبی با عشق این تکلیف خصوصاً کافی و روانی باشد  
 از اشیا که ظاهر آن گویش هم سادت آنرا بسیار عزیز بود و در استان مجترب را به استان راحت و کفاشته در بحر  
 نماید یکی بر تر و در کتب شاهان سلف که صدی از فرموده شان منتر تواند چسبید و ظم لگشت بر حوت و سبب  
 مثال نشان نمواند شود بر آبی که هر دو از خود نصیب کرده از و در کلام سبزه نظام استند اقتباس از انگشتن  
 ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

رت انکار کرده در عرصه ده ماه محبت بریده قیوت گلر ساه و فصل سحر فرسایه کلمه است در هر روز  
بستم تا شنگان مضامین غریب ازان طوط سیرانی بر بندند و کرسنگان معانی بیگانه ازان و آنکه با کسند  
ز می این نغمه تازه گلکده است او را دیو قلمون دوران موج در موج و این نثر نثر و عبرت نعت کجاست  
حالی نغمه دوران نوح و در موج عاشقان پیدل را عشق آموزست و عشق و جان طناز را شعله حسن افزود  
غایت مفید مبتدیان است بلکه منتیان ما هم کرامی تر از جان است بخدا یکی زبانها همه آفریده او است این  
رقایم کرامیم تصرفی و دخلی بکار نبرده ام بلکه آنچه در کلام است او ان دیده ام پس میل استغاده و استناد  
قل آن بر آورده ام و تصریح اکثر محاورات متداوله و چیزهای مشهوره برای بتی بودن علی غنائی و این  
عمل آمده امید که بالغ نظران اعراض بر شقت بدون را تم نظر تصحیح برای هر نظمی در نشانند و همین خود  
کوچه خون جگر با که نموده ام و چه ترا شکو بکار نبرده ام نمایند و مکتوب را موبه تمسین ساخت اگر چه  
بقتضای بشریت در جای شایسته خطای نمیدی در بیان دست و قلم رنج فرموده به نیت اصلاح نرسید  
در بیان اسما و ذات با شیعانی سزا همه حقیقه سایر موجودات و وجود قائم نبات خود مرتب  
لا تعین و وجود نمره از نعت و وصف و مرتبه احدیت و آیهوت و ازل الازال و غیب محبوب  
و غیب انوایت و وجود بیت و تعین الکافر و ذات سازف یعنی سازه و قطع الازال و ازل  
و قطع الوجودان و تعین المطلق و ذات بلا اعتبار و تطلق المطلق و در تعین الیهوت و الازال  
ظهور آیات و هو بیان صفات سبعه که آنرا اعمات صفات و اسما و ذاتی هم گویند  
اول حیات که آنرا امام الصفات گویند دوم علم سوم قدرت چهارم امارت پنجم ششم  
هفتم کلام دیگر صفات افعالی که اسما و افعالی هم گویند مانند خالق و سائق و کریم و  
رحیم و غیره و دیگر بیان مختلف لذوات و صفات او سجات و ششکجهان آسانگر نسبی  
خالق آسمان فرمانروای کشور احدیت و آریکه پیرای اقلیم صدیق ششم بی غرض و اوست  
بی نیت آندانی ده ناتوانان علی نیشاپه گلبن گل نصیبان عودسان بهاری تمام  
سرو جویباری نقره ترازی و بلندی رب کبر خداوند عطا غیب مرجع ملکات و  
اول بوجود دوم بهایت و نهایت همه چیز بلند بر آورده بهر آفریننده انهم مبتدع آفریننده  
پیشگی مانند سازنده جهان از پنج اول آغاز با و آخر با خاتم با شب آفرینی در بند و مسبح

استخواند و سر برده سپاه و خنجر چنان عقل و مصلحت افزونده بجای آورد هر جاتی جهت ساقی نیست  
بزرگی بخش بزرگان و نیز گزیده نواز پیدا کنند و فرزند عالم از مادر کن حضرت احدی احتمال مشکلات ترند  
بست کنند استخوان برهنای گریان بخش نقشند وجود بقدرت گره کشای آفرینش بسبب باکم کم گرا  
بیش کننده و آنرا تراز و نمایان و توانا تراز و نمایان جان آفرین ایزد سخن بر زبان آفرین تبر از چون  
و چند کس یکسان که کشای عالم برترین پادشاه پادشاهان غلای اید بخشنده سبب بخش علی کز در  
انگنده هم و علت و معلول صد هر دو گم و ثابت مطلق باقی بقای اید واجب الوجودی ماده خالق و پدید  
چون و چه عالم نگیرد و لم یولد یعنی از می آید و نمانده میشود فاسخ از مکان و جهت با هر دوی همه بر جا و جای نه  
مندی رده بی منت عالم اعمال کلی وجودی مصلحت بی عیب و رحمت کن فیکون ریزنده که کائنات گوی  
انگیز از بک تظاره آب نقش طراز بسج برنج کشاننده چشند از دل سنگ بی تشبه بی نمون شفا بخش  
عاصیان نقاد و نقد با شاره کن و وجود کن دو عالم عالم انجوا یعنی دانای راز مطلق الاشارة بسبب  
اندا کننده مفیدان قسمت گر عالم در گاه لا الهی در گاه لا الهی کریم رایگان بخش مویسای ده  
شکستگان بر آیه بخش بهادران ظاهر شوند بلباس تعدده و اشکال مختلفه عمرانی رحمت کنند  
مهربان اند و شب و از شب و روز برآند شاداب سازند فریاد و سر عاجزان ملک بی یار و اتقا  
نمردن گوی از سنگ و بنده و آرای افلاک انجم غلای نموش و خورشید یعنی بنات الشمس  
بدر عشق دل پشتمای نیازی که روزی و بنده مرغ و ماهی روشن ساز فلک بسته از و در هر روز  
زمین فروزی ذوالجلال جان ده جهان آبا بنده جان بزور عقل خداوند آفاق طراح بهشت فلک  
خلاق عالم نصیب ده رحمت بمالم جان نازده کن و آنرا تراز کار و زنان تمام اطاق دانند زبا  
بی زبان فاسم سپیدی و سبای حق ابدی بی زوال فرو همه میثالی اعلم احلام خداوند بسته  
اقتان خداوند بسیار بخش نیکو کشای مقصود با و آورده و گشای وجود کار پرداز عالم کار بیک  
حاجتند بر تمام عالم آفریننده و آرای سیاه و سفید گناه شوی عمران جانده کار بچاگان  
روزی و خلق کشاننده در آید بر هر چه توان توانا طراح نگار حاد خاک بنای گریز افلاک  
شاد و اندر سبب بهار بر اینی اگر آید بسته کننده بهار روشش ده مدد ان به روش ده جان آفرین  
همین در تمام انسانی عظیمی زامل اورا مطلق نیست قدیمی که آفر او را مقوم نیست خلاق و وجودی است

احببک انصافی نقاش بر روی آب آفرینش پناه وجود آفرین جهانند پاک گیتی پناه خلق انگیز نگارنده  
 کوه صحرای اعدایان سرده بجانب غیر چاره ساز خلق بی نیاز ز آفریده زمین و آسمان و آفرینش شب و روز  
 آفریننده گوهر آرای طبع روزی فروغ دهنده داور داوران جهان اور بارمی ثعلبی پناهند و سخن  
 خدا آیزد بزرگ داد بخش بخش ده داد جهاندار پاک بر آفرنده هستی با آفرین گشاینده چشم  
 سهوشمندین چاره ساز و در گام چارگی بی اسباب آفریننده عالم داورنده زمین و آسمان و آفرین گیتی  
 و آفرای راز غیب دان کار آفرین تارک بطلج رساننده داورنده مرماه و آفریننده پند راه و راه  
 خداوند فرمان فرستنده وحی به پیغمبران جهان آفرین آینه بر آفرنده همه آفرای خراج کبر و دست  
 خداوند بی یار و یار همه به بخورد زنده و زنده دار همه و آیزد کار ساز تا توان نیاز سکونت و نقطه  
 زمین یکتای ده بی یاوران با هفت جان و آهسته عقل نور آفرینی خالی از شرک و شریک است  
 صفت بیش از عدد بچندگن عالم کشف عالم احوال بر خلق مایه خود خود شنای ده در آفرینی بی  
 درگاه آفری خلقت آفرین ناظر نقش آفرینش آفریننده طبعنا بهم آفریننده ماکن نهانها خان بر جا و پند  
 مالک ملک بی یاری آفریننده فلک انجم مرتب کن شفق فلک دایره کننده گناه بانه خدایا  
 اینست خلقت زنده داران شب ذات شیر از چون و چند کریم بی منت مالک ملک است خداوند  
 بخشنده و دستگیر و کریم خطابش و پذیرد ذات بی انت منت مند جنس کرم گشت در آفرینش  
 خداوند بالا و شیب بقدرت خداوند روز حساب نکو کار و قدیم و نیکی پسند نقش بنور جم  
 بقلم قدرت میوم و نا و بر بیان صفت ذات رسول الله و صفات او و صفت  
 معراج او و نبین اول و وحدت حقیقی و قلم مطلق و تجلی اول و قابلیت اول و ملک اول  
 لفظی و در لفظ حقیقی الطهور و با بطون و ظل اول و مرتبه لا هوت و برزخ و لایزال و وحدت  
 حقیقت محمدی و بر بیان صفات رسول الله شاه مجر کرامت نقطه و خط اولین خاتم  
 فرخنده آخر و آفریننده عقل شاه زمین با تیغ و تیغ ساینده عرش منجابه عرش فرسای پشت سر  
 شاهان و استغبار ز خدا و گمان رطب تر از نخل خشک نشایند بر آفریننده از ادنی بار و بی گذرند  
 با همه آفریننده خاتم آفریننده شرف برود جهان بر تا ملک دو عالم محبت زمین کعبه آفریننده  
 دانه شاه سوره یحیی شاه نفع بگردد روزه لایزال و آفریننده

در ملکش کفر و کین تپشید و گویا دنیا و لکن سانه خطا الهوت چشمه ریاتیاس صاحب سوزج  
 صاحب مینر پاتیه افلاک سوتی ایله لولک غنچه خواه عاصیان حلال شکل لوح و قوم مجیز سیف  
 عبر حادق آمد تو بدین مکان استعجابات پیمبر یمان شامت شاه قنارستانه خلیل آیت  
 محقق باب لامکان سایه فده پرور انداز بر عالمیان شاه سدره سریر شاه خراج از عالم شان  
 صاحب تاج در لاک مستقیمه دم شب کائنات چون آبجیات بسیاری نشین چرخه شمشیر  
 منج خاکی آفاق راز غفلت فرو شوینده شاه انجاز یا و کاروان بزرگ آید آسمانی بان  
 رفته شفاعت خواه کار افتادگان رحمت عام کن ماه برج عرب از ویم دو عالم اهل کبر  
 کبش کن پلاس طلت از جهان برگشته رویل از سنگ بر آندند گوهر جهان خیز فر ستاده  
 خاص طه از سائیده محبت استوار معنی قرآن شریعت آزادی آزادگان گرامی تر همانند عالم از  
 سیدنا پیام شقیع روزیم و میجوی سرو گلشن شرف مجرد روز شب سوز شاه گویندگان هم  
 پس ختم همی این مع اهل حلوای پسین ششم در کاندستی سلطان خرد حاکم کشته رکضایت قرآن  
 نبوتی ره نوره سدره منظر عرش متکا بر کفرش درای محبت الهی به نماند نیز برده بالا تراژ  
 زنده و رای پیش معلم سید کونین خواجده عالم سید بارگاه کونین نسیه شهر قریب فوسین  
 نشیند نه کین شاه مفران بارگاه صمدی چرخه بر دو عالم سوز چرخه گردان شاه نعمت  
 با تبت فلان پشته قیامت نبی نقل آسمان کن طراج شب آهنگ زن بفرق آسمان  
 آه از چنگاه آناه انجم مطوت و بر سایه پناه پناه گن گاران روشن آفتاب صفت دریا  
 درود آتشور نوت بر منظره در شیننده کعبیل محبت عالم پشت پناه جبران نه کین و کونین  
 یکنند شاهان بنی بنم جل کننده شکلات عالمیان نمره در زمان بختوت آدمیان حوت  
 در بران لرزین قائم جان و جان عالم خیزده تا قدیم اوبارغ از من سوز سار شرف نیش  
 در کوه ایزد رحمت کریم رسول مقبول مغفور موجودات رحمت عالمیان انجمنی  
 در جهان شمشیر لریج آردش کدن از بار خالی و طوبی لک خواندن جبرئیل و بر باق  
 در پاره پاره خاکی کوهان بی علی کون عوده زمین و جبرئیل بر کشیدن سپر سینه  
 در کوه گشازان آنگاه بستر افلاک بر نگاه رسول انجمنی

و پایش نعلین بپوشید و طوق او از غیب رسیدن برای محمد و آن نفس کمال نجات داد و پسر هکاتار  
پیش آمدن برای غسل محمد و تهییت نامه نوشتن خطار در برای محمد و تحقیق مشار بر آوردن زهره گوهر  
را از راه خالی کردن نوزشید و در مویک روان شدن مرغ چون شاطران چشم بدور گفتن سفیر  
از روی آنحضرت و کلمه سیاه بر روش گرفتن کیوان و هلقه گوش شدن و آنکه مک خواندن بر شیل  
و بر پرتشاندن میکانیل محمد و آفت پیش آوردن امر ائمه و آواز رخ را گل دیده کردن و در نوشتن امر از  
حدیث و بر کلام عرش پانصدان و از جمله عرش دیدن پشتاد حجاب و درستن از دست تحت نفوذ  
و بازار جنت و درم گشتن و از کونین نرنگاه بیرون نادن و رسیدن بمقام قاب قوسین اهلونی و کلام  
بی معرفت شدن و ایمان آوردن بکلام قدسی و گلزار از زمین مگر گفتن از حضرت و بر خواندن بکلام  
گذردن خود نوشتن کونین و تصدیق برای است آوردن و استخراج رفتن و باز آمدنش توامان بودن  
توق که در آشتین و آشتین صفات بعضی از پیغمبران آنحضرت آب پاشی حضرت ایدار حضرت ابراهیم  
بمعنی راه برگشتن بتقوم معنی اعجاز میسوی شریعت حضرت سیمیا بمعنی عمر اید بودن عیسی مانده کش منصور  
رسول الله بمعنی خواندن و در پیک بودن مومی در رکاب رسول الله یوسف صمدی یوسف برگشته  
یوسف گم گشته یوسف غلام در خرید رسول الله تروح کریم یوسف اسرائیل و پنجه که کوه فرزند زنده  
یسعوب صبر اوب گلزار ابراهیم همان داود و طوفان لوح جیبا غابشت بمعنی اوریس که برای بشیطان  
صله باقی و درز ملک سلیمان و در بیان صفات ملائکه قلباگ بر روش غیب برخاستن سر فاک  
تقدی و مرغان سدره بمعنی فرشته گان ملائک و ملائکه و ملائک جمع ملک کریمی بمعنی فرشته رقیبان  
بمعنی فرشته گان و اولیا همان پیکران نیز بمعنی فرشته گان سبحان افلاک بمعنی آسمان پیکان  
فرشته گان مستجوع زبان عرش بمعنی ملائک امین نزل جبرائیل پیکر املی و میرغ سوده و طاق و غیر  
کتاب از برینک آفت بر روش ملک الیه بمعنی عزرائیل قابض الیه بمعنی صورت نواز قیامت  
بمعنی اسفندی کویای گساره کن به از صبیح آنوخکان اهل بمعنی انجیا اولیا قائل می بمعنی جبرئیل  
آسمانی محشوق روایت الاله از کمان آفتاب جهان کشین نسون آفتاب نیز  
نوبت هفتاد نفس آشتین جلال که آفتاب عالم آفتاب زمانه آفت دیده آفتاب دل آفتاب  
بصفت محشوق آیت فریبندگ آفتاب سوز آفت آفتاب اهل آفتاب سوز آفتاب آفتاب آفتاب

آفت خونی انگشت کش خورشید جهان انگشت خای عالم بخش آینه دل آینه خورشیدی بسته  
آفت درین دهل آینه نو آهواره آهوشش آهوشش آهوشش آهوشش آهوشش آهوشش آهوشش آهوشش  
طلعت آفتانگ آهوش فریب آهوش خای بیکانه آهوش رو آهوش نو آهوش باده آهوش  
آینه سیم آینه بناگوش آهوش غراب آفتاب چرخ آینه بیکر آینه زانو آهوش آهوش آهوش آهوش  
بگاه آهوشان چرخ آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش  
آفت نهاره آهوش کاکل آهوش روز افزون چون ماه انگشت برغن آهوش آهوش ترک چشم آهوش  
نور چشمه نظر آهوش بخش عشاق آهوش برین انگشت لب آهوش آهوش انگشت آهوش آهوش  
طلعت آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش  
آهوش خدایت جان آهوش چشم آهوش نوز وایف الیا وایف خط بوسه شکار سببی بیک بوسه  
شکار کننده عاشق بیکانه آهوش نام بی پردا آهوش ماه و نور پردا در صلب کار عاشق بدعهد بیکار طور  
بماند جو برعم بنگون گاه بر بیره بری رو بی وفا بریشان پوش پریش پریراد خوش بود  
بند طایر بیکانه خوش پاک زاد برق گاه بت رو پریشان سبیل بت کرشمه من بت سباده  
بیدارگر بری من بت و بخواه بستی در بلای شرباره کاره بیکانه آهوش باده برت عشق انگیز  
مخگان بری چشمی بیکر بالا منور بر براه بری بیکر بطورین انوم بت بیکر بسته ان بستی  
بیکانه بت شکر بی پاک بطورین ساق بت زنجیرت بیدار بت زنجیر بت چابک  
بی من شعله بانوی بستی رخت بمنی بر پوش بت طراز طراز نام شمرست بانوی بانوان هم  
بت خوش زبان پنهان دوست اشکار آهوش برت باون بت ناسیده بمنی کم سن بگون  
عاشق شسته روی بازی آموز خوبان طراز بت خرگابی بری بیکر سبیده بلا خوش چشم بمنی یا  
خوش چشم بت لا ابالی بمنی بازی بر او بهتر ایجان بیکر آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش  
بمنی عیار بتی جان طایر آهوش خدا بت گرم او چنان گسل بریشان اغلاط بدعهد بی نیاز برت  
بوان بت ستور بت چرخانی پردا نشین روی بسته بت خرگاه نشین بت طبع بت بیکر  
طاق بماندندان بری زاده بیکانه خوش پاک سر شعله بنگشته گیسو بری رخت بستی آهوش  
پر آهوش بت ننگ چشمه آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش آهوش



تو بپوشش بجزین تن بت مجوی بت گر نامه بت تاندره باغ ارم سبزی پر نروشن بزرگ کنده  
 بجاده باغ دیباغ بت روح پرور پاره نور پاکیزه نهاد پری چر پاکیزه دلیند بت چون خوب  
 بدقد بهار شکین بوی پاکیزه رو پریشان زلفت پیرانه گر پرتو پوشان باغ ارم با پاکیزه  
 بسنی پاکیزه رویت انان تافل پیشه تافل شیوه ترک چنگل شرب ترک بدخوشی  
 کس عکله تازه بهار تحت علاج کن پیا مشوق در بعضی جا تازه بنال نو بهاری رخ عتاب تازه  
 جوان ترک طراز ترک بدستان تازه عمار تافل دستگاه تیر قامت تنگ بدن تنگ  
 ستاری تازه رو ترک مینی طراد تنگ چشم دراز تنگ چشمی ترک دلکش تنگ پانچ ترک  
 چین برور ترک بندر خال گشکش تافل زن تازه کس شیوه بیدار تازه بنال نشسته خون  
 کل ترک ظلم پیشه تازه نخل تیر بهوش تلج عشاق تارا جگر تیر بالا تازه دیدار ترک عکله  
 ترک آفریده ازین اودوشم تدر بهاری ترنج نوسپده نوز جهان جهانی نشویش ده اصحاب  
 صلاح رویت انشاء ثنابت ذم هر که چنانا ثوب زین نوش ثریا مقام ثواب داننده قتل  
 عشاق رویت الحیم جاده نگاه جاده نفس جان نواز چو کیش جاده گر چنان پیشه چو پیشین  
 تراذیر و شکر چراغ دیر جاده نگر جاده وزبان سنان جاده ونم جگر خون کن من نزام چو کنگر  
 چمن طبع چو گلان غره چاکاک در گلان جان دل چرب و شیرین چون صحن پادوده چاکبک پای  
 چشمه نور تبسید پران جان دیده دیده جان جان افروز چشمه می چشمه تند چشمه جفاکاره  
 چراغ چشم عشاق جلوه چمان جفا پرداز جبریده کرد چنایکش جاده دوم جان تازه کن جاده  
 منش جان با تبسیل تلاش بت جان خواه جان طلب چراغ دلبران جان بانو چراغ  
 و لیسای رهاشتان جلوه گاه غنچ چشمه زندگی چمن گلان ندیده جاده خون جوان منظره چراغ  
 نمایان جان دیده چراغ شب افروز رویت الحاء قوز حریر سینه جیا بودر جیا پرورد هر چه  
 اندام تو رخسار حبیب حور شمایل حسن پناه حور ارشست خود صین حوری جالی حور ارشست  
 حور ارشست حسبه نوریان تازه مری برنده حور ارشست رضوان حوری شای حور ارشست حور ارشست  
 حکون حسین جوان کن انظارگی حضرت فرمای مشتاقان ره بهیت الحاء خوش ادا حور ارشست و  
 خود پرست غمی نگه غسته رو خوشین دوست تیران ند تیران و زنی که فرار من تبسید و هند



قهوه جام عاشق مریز زینت بخش ازین روایت الیسن سیمین من سرت ناز سر و جامه  
 زیب سر و قامت سر و قد سر و سعی قامت ساده رخ ساد سیمین سیم سلسله سر و نازده سر و  
 سیمین بر سیمبر سیمین انام سر و چین طراز سر و سعی سیم غیب سیمین برن سنی بالا  
 سمن و سکی سر و سیمین سمن پوش سست عهد سر و فرام سیمین ستمیل بنا گوش سنی سر و  
 فرمان سر و نازده سر و بوی سنگین دل تحت دروند سنگدل سر و در غیب ستم شلال ستم من سر و  
 بهار جوانی ترغ پوش سر و بوی ساده قدر سر و گل انام ساده رو سر و لاله خرد کرکش  
 حال سمن خرد سیم کار سمن چهر سیم ساق سر و در سیم جوده سنی بنو رنگ ستم ایوان سر و بالا  
 کرکش سر و جهان تحت کمان سمن خرد سفاک سر و پایدار سر و نازده تحت گو سر و جهان سوز  
 سیمگون دست ستم گاده سر و مر فتنه دوران سنگدل سبک فرام ستماره سوری سحرگاه شب غنچه  
 سر و نازده سر و سوسن بوی سیم انام سیمب شد کمیز ستمیزه سنی پانزده جگ کننده سر و  
 جامه سر و آب خورده از رنگ جگر سحر یا بی اصل نام شهری ضوب سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
 قبا سر و خوش فرام تحت شوخ سواد خابک سر و چین فرام ساده رخ سیماب طابیت دوش  
 سر و قبا پوش سر و خوش رفتار تحت مجوب سر و بلند ستمنا تحت مطبوع سیم بر ایوه ناز تهرانی  
 سر و سعی ساد سمن حاضر سیمب چهر سر و در طب به سیم سیم ساق سمن ساق سیمین ستم ستم ستم  
 سر و قرابت خوبی سست سر و بر آورنده سنی سر و زیبا سلطان ستم کربان سیماب سمن سیم سیم  
 سونا ختاب سر و پر سر و روایت الیسن شس طراز نام شهری ضوب نجوبان شعله به طبع قامت  
 شگرت شمشادد شمع یکانه شمع دودمان شلخ گل شعله کرکش شکار آنگین سیمین سیمین  
 حرکات سنگفت دیوار شیرین مشوه سنگدانش شیرین اودا شمشیر شمع شطاح یعنی شمع  
 سنگ بهین یعنی شیرین سمن شعله عریان شیرین شکار شعله نو شیرین شامیل شمشاد و سیم  
 شیرین تک شمع تجان شیرین ستم شمع ازین معنی آمانده نرم شیرین شکر لب شاهر شوه ساز  
 شمشاد شده شاهر زیبا شیرین دهن شیرین پیکر یعنی خوش اندام شمشاد نو شیرین شیرین کر شکر  
 گفتار شعله قد شعله بی باک سنگفت رو شمشاد شیرین زبان شاهر و لیلان شمع روان  
 شکر انگیز شمع رخت سوز شمع عالم سوز شیرین کار شلخ خود رو شیرین گو شمع کبکولی شاهر شاهر



غنچه کیش خاقان غمزدان غمزه نواز غنچه شاد غانگریان غانگروین غمزه آفرین غانگور  
 گلشویلاست روایت القاء زریه کار قوگر غنچه قامت غنچه گر غنچه بگر غنچه هر غنچه عالم  
 غنچه معبان از زمین غنچه فرشته رشق فرشته شو غنچه دوران غنچه زمانه فرخ جهان غنچه  
 جمل بر عالم فردوس نظر فریب ساز فرشته مقلی فردا غمزه رویان دروغی فردوس غنچه نهار  
 آیین قوچ کیش غمزه ناز روایت القاف ترغاض قیامت قیامت قرار غنچه اران غنچه  
 قائل جلا داد آستین غنچه نام پشت قوت معبان قوت چشم قرار کار آشفته کاران غنچه شیبان  
 قامت قیامت مقال عالم قلب غنچه کبیا خاطران روایت الکاوت گردن زین غنچه غنچه  
 گردن فراد گلرخ گرم کینه کامدل گل خوشبوی گردن دیده گشتان چشم گل نازم مشکبوس  
 گواغایه گر کتاب دردم افزا کوچک هین گشتان غنچه گنج شایگان گوهر تابان گشتان غنچه گوهر  
 گردن با گل آشتی گرم غنچه کتاب کاف زنگوله کرمه گوش گزینی ماه کبابه نهار کبابه خیرام  
 کبابه خرامنده کافراد گل ناز پرورد گرم ناز گرم گفتار کرمه ساز گنج اوار کلاه گل غنچه لب کاف زنگوله  
 گلگون عذار گل زنگوله گل بیرون گرم عتاب گرم غنچه گل نگاه گوهر چشم گزینان کاف زنگوله  
 کشاده روی کشاده چین کمان نکستان کمان نمک کمنه کینه کش گزینان کلاه کف زنگوله  
 رعنا کینه سیم کنایه امشوق گزینی ناز جان گرم نگاه کج حسن گل بیچار گل ناز پرورد گلشن  
 انشوب کاف زنگوله کاف زنگوله کاف زنگوله کاف زنگوله کاف زنگوله کاف زنگوله کاف زنگوله  
 گل صد برگ گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن گلشن  
 کینه در کینه کش کینه پروا گذزار روایت الام تیله تعبیت آناه آله خیار قلوب  
 تعبیت طاهرین بکر تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت تعبیت  
 تعبیت حور رشق تعبیت چین نمک شکن شکیب کسب آشنه نواز تو لوی صدق نشین تعبیت  
 صدار میبشپرده نشین تعبیت اندام تعبیت سن ساق نازین کنایه خوش کنایان ناله گلشن  
 زنگوله لیلی کرمه لاله عذار لبالب ناله کرمه روایت الیم مایغری مشکین حال مشکبوس  
 یاروس ماه آندره زریه آهسته فردا محبوب کوناه بر ما چه نوارم غنچه غنچه بگر غنچه ترک  
 ساره مدهنده رشق ماه خرامنده محبوب بیاوه غامه سینه با قوت رنگ ترخانی از کلاه

تبارک بقدر مدهوشه ماه پرشین کلاه شیراز سلطان غورشید ماه قرآب نماز ناهاجان مشعل  
 شمشیر نیم و کتاب تصدای مشرقی مکتبین مقرب جهان ترشکین مریم صبر سینه  
 شمع بر حلقای میوه بان دل مقرب سواد دلاوگان مریم پیش خستگان زرگان سیاه مشقه  
 پیداوشان مشکین عمارتین دیر بیج ماهرو ماه رخ مشرقی تراز میجا موکر ماه خسار نر عمار  
 مشرقی شامش مشوق جان نواز سنج بزم سکاب سنج و ش سرچرماه تیا مر جان بزم مشکین کلاه  
 مشکین کامل مردسوز مشکین نقاب مشکین طره مشکین زلف مشکین لب مشکین کلاه  
 سوسای میان در پاره ماه طلمت و طلمت تو نس جان محبوب سحر بیان مشوق سوز  
 ماه کمان آه نقاش مقصود جان ماهستان زن تصدق حسن سنج بختی سوز سیمای اجاز  
 نوس جان مرولو بر میوه چربینه پشت رخسار ماه آفتاب نشان ماه تمام سر جان سوز  
 ترمز ماه پنهان خرم ماه زهره در صومر ماه سرد در رخگای ماه خرامنده سوزون خرام ماه بی کم  
 کانت ماه پر بیان پوش شکر ز نظر سحر جهان کبر است حسن ماه آمین سحراره خود اکرانی  
 ماه پیکر در عالم سوز است ناز ماه بی درغ مقصود و مراد دل عاشقان ماه نصب پوش مشوق  
 چیت شجید میوه پوش زرین کار کنایه از مشوق سوزش رو لیت النون سحر نازنین سوار  
 نازنین سحر خادک اندام نازک بدن نازنین غزال سحر نازی گهر با توشی گهر سینه ذات نازک  
 نظاره گاه خلق سحر زریبا سیکو شامش کوه شکل تنه سیه یار نخل روزه نازون بر حسن نخل خرامان  
 ناسلمان ترگین چشم نظاره فریب تور پیکر سحر این جلوه نازک نگاه نازک پیکر نوحه  
 سحر پر بیان پوش نازک مزاج سحر این کرشمه نازک سماک ناز است نخل مراد نشترنگه  
 رنگ اختر نازکیستمان توشین لب نسرین رخ کوه نازین تن نسرین خوب سینه نازک فر  
 ناز پرورد ناز پرورد سحر نهمای نازک تن تیرنگ بهار نازک خمدار تنگ گنار نهم یگانی  
 نازیری نام دختر خواندم شاه خصوصاً و سینه مشوق سحر نسرین دوش نام دختر سقلاب مشا و سحر  
 و سحر سینه مشوق نوس لب سحر سحر نازک پوست گزور سینه مشوق سحر نازک سینه نازک نازک  
 اندام نشا سحر پرورد نهم گنار نقره خام سماک سندی بوی نازده گوی نازده سحر نازک  
 نازک دل نهم سینه نازک نخل سحر نازک نهم نازک نهم نگاه نخت فروش نوبهار حسن

هتاسا و کار تا آسمیکش نوش بعد جان رایگان سگوار و جو نقل دهن شیرین زبانان سنج  
 نازک جگر نافرنگ نگارین رخ مکتوبیدر نازک غوش ناز گل رویت الو او تخی نزال  
 وجود از بهر چشمه نور روشن تر و باک چشم وصل دشمن و آلی ولایت و ستانی رویت الهام  
 هوش ربا لال ابره بهم جانی هوش پرواز به نام و نظر قیصر خصوصاً دام مشوق عموماً بهفته و  
 هایون هر حال غیب هشتمین شماره هلاک دل و دین استمرازه هلاک جانها هم افوش انحراب  
 بندی هنرم مشوق مخصوص نهند هایون ویدار استایه انقلاب رویت الهام و یاد فراموشکار یاد جانی  
 یار شگون یار گرون پرواز یار و بلند یار حموی جمال یوسف طلعت یمنگر یا قوت لب یار حلام  
 یار دلویز یار سنگدل یار آرزو چشم یار نخر یار بهر یوسف مصراون یار کزنگ یوسف  
 صفت یار دشنام ده لیکن باید که بهر اسم اعظم مقدم کنند و زیبان لوازم مشوقی اندازند  
 افسون بهمانه بونی بهمانه سازی افسون خوانی حیلگری صبح و دلال ناز کز شمه غمزه عشق کز  
 رعنائی زیبائی غیر یعنی غرور عتاب بهمانه جو در نخواست قدر جور جفا تقاض سرگرائی مستی مستور  
 شوقی تشنگی اشکارت آری ای التفاتی بی انسانی التفات مثل سحر جادو تمیزه دستان بینی کز  
 شعبه فتنه آدای ساکنایه وطنه غرور سرکنشی فریب بازی داوون کهر دلبری و آرنائی قیرنگ  
 بسنی مکر فتنه انگیزی تبسم غنده عیاشا و انگیزی بریمی و دلداری مردمی دشنام کانی  
 فسون ریزی تلخ گونی افسون و میدان تلخ غمی گران شرم کیبان شوقی ناز کرم ناز طوط  
 ترش زونی خود بینی خود آرائی سخت دینی ربه چسبان سگر غند بی دمانی زهر خند آهسته  
 خشک غمزه لاجرویی بیخه ادای خشک خشک روی سست عهدی جنگ و راز صلح بهمانه  
 حرون و کلوب و دلهی خطاب دواز آینه داری ستم ستم یعنی ظلم فایزه عموی نوی غمزه جوله  
 کرون و حشت ورم کرون آدای سیراب ناز نکین کز شمه دست اشاره کرون ناز جلوه ناز خون  
 بجهیات عتاب و لکش تر بیخه کنا به وطنه طنز گری عقوبت گری چشمک آهوند تقاض  
 به عونت در دمان و آهوشن در فتنه زدن فتنه بر پا کردن دشنام تلخ دم و سحر چکار برون  
 تقاضاهای بیجا دام چیلر برداشتن در فتنه زدن عجب بیخه غمزه کن ترانی کرون بیخه  
 لانت زنی بی توهمی تخریب و رشید بهمانه پیش آوردن بی تمیزی با شاهمان نمودن و در





آب خوردن غمزه وستان غمزه نمک بیز زخم دل کردن غمزه برین عاشق غمزه سبک است  
بگوشش سینه کان الماس غمزه زخم دل سوز غمزه جبین ناز در ناظر غمزه سحر کار غمزه پدیدگی تیر زبان  
غمزه تیغ بدست سوزنگ غمزه نوک غمزه تعلیم جادوی غمزه دادن نایز گرم شسوهان غمزه تیغ زرد یا آجودان  
دارن غمزه عاشق را بوسل بر جلد و خشن عاشق بر تیر غمزه غمزه خوابیده خواب عاشق بند غمزه جادو و بند  
جادوگر غمزه افسون بند مینی افسونگر غمزه پر فریب غمزه تیر پیکان تر از خندنگ بی همه کردن نادر غمزه را  
غمزه دستکار غمزه تیر نازار غمزه گیتی شان سلطن غمزه نصیبت ترک نادر غمزه داوان یار نصیبت اشقی  
داوان غمزه نشتر زن در دست بر دوستی دشمن غمزه سپادون غمزه بول غمزه رخنه گر نیکنست  
غمزه جهانی خراب کردن دشمنه مشاق کش کنایه از غمزه غمزه شیرین اد اشجون درون ترک غمزه غمزه خیز  
غمزه حاضر جواب غمزه در دم کش غمزه چالاک غمزه حریف طلب غمزه خیر گردد غمزه فسونگر غمزه فادگر  
خشن دل غمزه نشان دادن غمزه رخنه کردن و دل دور باش غمزه مینی اهنام کردن غمزه غمزه چاکل  
غمزه شکار انگن غمزه پر کار مینی غمزه عیار غمزه خویزی کردن بیک غمزه بزرگ سینه سفین غمزه خلق سوزی کرد  
اشاره کردن غمزه کرشمه نواز کرشمه رنگین سوج و در سوج طوفان کرشمه ابروی زار در زار کرشمه جیابو  
کرشمه داوان کرشمه نو بگلن و سنوری داوان کرشمه بوسل عاشق ما کرشمه مست بتر اندازی غمزه داوان  
کرشمه کرشمه طبیعت مینی کرشمه پاکیزه نیم نگاه با مرد عاشق کردن کرشمه مینی گشتن کرشمه بی عشق که نیم نگاه  
موغانم کرد کرشمه خویزی کرشمه روح نواز کرشمه کار گیتی کردن معنی ناکسی کرشمه کردن تیغ کرشمه  
بیک کرشمه جهانی پر گشتن صفت حسن حسن خدا داد حسن با هر جلوه حسن بیدل حسن  
شکر گین حسن گل سوز حسن سازه حسن بیدان حسن دیده فریب حسن گنه مین حسن  
معنی حسن تیغ حسن صبح مینی رنگ بینه رنگ رنگ دیده فریب خرمین حسن دانه حسن -  
حسن صبر گاه حسن جا بگر حسن بزرگوار حسن دلاویز حسن دلاویز مینه حسن پسندیده غنا بگر  
معنی مشوق حسن گل حسن شمر و حسن حسن پوش شدن حسن بینه خط بر آسمان تخت زون  
مرح حسن گل نیز مینه حسی که از گلها همه حسن نظر گردد حسن مرقان کسل باغ حسن برق زون  
حسن معنی در خشان شدن حسن بانو جادو مینه حسن حسن شعله افروز و ش بدوش بودن  
حسن در جانی حسن علامه با ره حسن حسن جان بخش آیش زون حسن در خان عاشق بیدار

حسن نوز حسن کین شیرین کن جانم ز یادگی عشق تاب دل زدن شعله حسن خورشید حسن  
 شعله دل گذار حسن بی اعتمادی کردن حسن فریب حسن غره بحسن شدن یازگهستان  
 حسن چاه حسن من زانی زون حسن خنده بدین لاله زار حسن بادشاه حسن برقی بختر  
 عاشق زون حسن حسن ولاشوب حسن نخل سازه جور جلوه سرکردن حسن حسن فرنگ  
 خردگ حسن حسن با صد تقاضا حسن جهان سوز حسن و لذت حسن چون چرخ صبحگاهی  
 معنی حسن آنز جوانی پنج نوبت غره حسن زدن آئین حسن دین معنی آرایش حسن کردن آینه  
 حسن زور بردن سادی موکل غنچه حسن گاشتن بصورت سومی جهان در آوردن سحره حسن از  
 غارت انگندن خط حسن را بمعنی بی رونق کردن خط حسن را تندی حسن و رخسار با شیشه و  
 باده جلوه شود انگیز جلوه آغوش فریب جلوه بر جای جلوه رسا جلوه گستاخ جلوه خوش  
 جلوه طراز جلوه نور پاش جلوه پوشش دما جلوه لطیف جلوه کل اشوب جلوه چون رزم  
 حسن یا تهری شراب یا شکر طاهس اسم جلوه آمای بزبون بار جلوه بر کردن سبیل جلوه  
 پنهان جلوه بلند از پری مال مال شدن عالم بیک جلوه جلوه مستان جلوه نظاره فریب  
 جلوه سرفراز جلوه خاز پرور از جلوه برداشتن معنی جلوه کردن جمال جانفرا جمال وستان  
 جمال بی بهل جمال مال خوش جمال جهان آراشم جمال زینت ده امام سبیل جمال برین  
 تشاره تافتن جمال چون باروت باطنی جمال جان نواز جمال چون آفتاب نیروز جمال تعشا  
 دیده جمال با کمال جمال با خوبی انفسانه خلق شدن جمال معنی مشهور شدن جمال کمال  
 جلوه پر داز می کردن جلوه سوزن صفت حالات شرم بشم از سایه خود شرمیدن نار  
 سحر شرم بر رخ انگندن معنی شرم کردن و سحر شرم از رخ انگندن معنی بی شرم شدن حجاب  
 بسو نهادن معنی پزیده برداشتن حجاب آرزو برداشتن از شرم در زمین دیدن شرم آمدن از  
 بیقراری عاشق مستغرق ناجای شرم بودن از فعلی بی کردن شرم از سانه بکد یکسر شرمیدن  
 از شرم معنی بی شرم شدن شرم و رعنائ از میان برخاستن شرم ز گشتن شرم آوردن  
 شدن مدی بارودمان تر شدن از تحرق شرم عرق عرق شدن از شرم سرگردان انفعال  
 بردن در غلبه ان معنی نخل شدن در انفعال نوازان مدد آتش خجالت سوزن سوزن

بجا در کشیدن از شرم عرق خجالت از سر و پوز رنگ بستن همه چندان شرم با خود داشتن از تاب عملت  
 زب شدن شرم با پرو عاقل نوازی ساختن از پروه بد رفتاران شرم برای دیدن آن شرم بر  
 صفت بیداد بیداد نفاصل خندنگ نفاصل شیخ نفاصل شیخ شرم شیخ مجرور و بی طلب بیداد  
 غمزه پس کردن بیداد تم مبنی ظلم ظلم شد بر خواری گشتن عاشق بیداد و ظلم را بشنود خود ساختن  
 عالم بزرگم با مغموز نهادن صفت موی معشوق زلف طرا از طرا یعنی در زلفی زلف زلف علم  
 گرفته زلف مرغور و زلف پر شگنج زلف دراز دست مشکین کند یعنی زلف زلف آشفته  
 تاب برون زلف از سنبلی مبنی بی رونق کردن زلف سنبلی را از زلف کج زلف پریشان زلف  
 سطر آینه زلف نر و تازه زلف کج حساب غمزه در دام و مشکین دام بر روی یعنی زلف نمون مشکین  
 و میدان زلف گوهر مشکین کند آستن مبنی گوهر بند کردن زلف مرد و شتری را بکند مشکین خود  
 آوردن زلف گره در گره چون دام غلام همین زلف شدن اهل همین زلف چون آهوی خنجر  
 مشک پرورده زلف چون مشک ترکیه از آب گل ریخته شده زلف به آفتاب که بند مشکیات که  
 زلف شدن پیدا شدن در نافه مشک از بوی زلف از نافه زلف با طریقی بختیدن آن در گردن  
 ماه انداختن از زلف موی زلف بافتن گفتگو کردن مشک بر آتش فشانیدن مبنی پریشان کردن  
 زلف بر روی مشک آراستن کاغذ نیز آراستن معنی دار و و نهفته بر گل دار کردن همین معنی بودن زلف  
 بر رخ چون مارتر کج چو کان زلف زلف چله یا مبنی زلف پیچیده زلف گره که گره زلف نوحه  
 و چله برین کند مبنی زلف پرو از آمدن دوای یک از بوی زلف زلف مشکین زلف جنز زلف  
 زلف زلف در مشکشان زلف زلف زلف زلف خوار زلف شرم در خم زلف دلاوری مبنی زلف پیچیده  
 سگده زلف زلف رسانده با همین بود زلف مبنی زلف خوشبو زلف مبنی بود زلف شمشیر که مبنی زلف نام  
 شب مراد از سیاه زلف بر یک زلف چون با مبنی زلف بار یک زلف شکون که زلف مباحه مبنی زلف جگر  
 زلف مبنی زلف زلف کند زلف زلف کافر لبه القدر زلف سر و طرا از مبنی زلف زلف غیر زلف  
 زلف شمشیر زلف بگردن زلف انداخته زلف بخار زلف سلسله مشک است مبنی زلف زلف در دوات شرم نگارگی از  
 و این زلف زلف ترا در دوای مشکین طوی زلف بر مبنی زلف شکت یا در بخت زلف حلقه زلف زلف زلف شمشیر  
 کتابه از زلف کند مشکین مبنی زلف حیا لام زلف یعنی زلف زلف صورت لایم بند زلف زلف

زلف زلفان مار زلف زلف افسونگر زلف شکن گیر زلف سرکش زلف دو وطن معنی زلف  
جادوگر زلف شکسته زلف فرود بسته زلف شکن در شکن زلف بر صین زنجیر گوی عاشق  
زلف چاروب زلف زلف دراز و نوره چون شب زمستانی زلفه چون قیرینه زلف سیاه زلف  
رسن تاب زلف مشک نشان زلف دیده فریب زلف از رشک خود مشک ناخبر خوری زلف  
زلف تابها من زلف یک طراز مار سیاه زلف بشنون بران زلف بر خاک دل مغزای  
زلف تار زلف رونق بر رشک تاملی کلید زلف برای وصل دل سبیل افشان معنی زلف  
پرفیشان زلف پر و دل پری شکن زلف سلسله چنین چون یکو تقصیر نکردن زلف و ابرودر  
مثل عاشق زلف دل درد زلف نیناب زلف بران در باو زلف دراز دست زلف  
خوش پویش نقاب زلف بیار زلف خورج خواب از نشن و تامل زلف بر رخ چون مار بر سر گنج  
ندیم بودن شب قدر زلف یار از لعله غالیه بوابه زلف سودا نثر زلف کز کرون در  
بدنک بینه کز بند زلف بریان بن و در بندگی کسی تا فدیعت میل زلف زلف بر رخ چون سفیر رخ  
یا شعل و در شب تاریک یا ابرو راه و ظلمات و چشمه آبیات با سایه نور یا شمشیر و دست زلفی یا شمشیر  
و شام کجا جلوه کند چه گرم زلف غالیه تابدار معنی زلف زلف پر فن طره عالی نسبت طره شفته  
طره خنجر بر شفت طره پرچ و تاب طره چایان طره عنبر نشان طره سبیل طراز طره مومین دام  
طره آبر شمیم دام حلقه طره طره نو کرون معنی سایه زدن و شو کرون طره رشته زلف دراز کرون  
برای شمر زمانی معنی اجازت دادن زلف بظلم کرون زلف مشکش زلف سلسل زلف بچشم  
کنده شاه گیر کنایه از زلف زلفین معنی دوز زلف چهره کتاب معنی زلف کنده غیر نشان کنایه از  
زلف افسر رنگ و عنبر از زلف و گیسو چاروب کفیدن طره جو در کوب زدن یا طره و کوسه  
تابیدن معنی دعوی کردن شب عاشقان کوناه کردن از طره کوتاه طره جو رشید سودن معنی طره  
درین کار شدن طره مشنون از زلف جگر عاشق طره شکسته طره طره جد فتنه ساز کند جد جد بلند  
جدد ما جد عنبرین تار جد شرننگ جد مشک جد مشکو جد شک نشان جد عنبر بود جد  
سینه تاز پر زارغ بنف بود جد در پایچ در فعل جد بار کردن جد باز جد شکستن بر رخ سمن  
معنی جد بدین کشیدن شب گیسو ساکن گیسو گیسو، مشکبو، گیسو، رشنگ گیسو

خط سازه گیسو گیسوی چون زنجیر مکناب گیسوی هفت نشان گیسوی فرشته گیسوی پریشان گیسوی  
چسیدن گیسو گیسو پریشان گیسو پریشان کردن گیسو شخ گیسو تنی لای چند شده از گیسو  
دامن چوبی گیسو سلسله یا خاک نشین دله گیسو سا بودن گیسو هت با من جسته و شکان گیسو  
سلسل گیسوی سایه زن بر آفتاب گیسوی زمین روی یعنی گیسوی بسیار و از که با زمین در چوب گیسو  
چلی یعنی گیسوی چسب از بیم کامل کامل سنبلی انشان چشبار کامل چنک کامل کاکل سباه جهان را  
بوی گرفتن ماه را بوی بر زمین کشیدن از سوی ملوک و ملوک جاشق دادن از سبلی بر گل شک بر  
کون کلایه از مو پریشان کردن در غم و غم موی در غم موی موی چسپیده موی اگر بگیر موی من  
نعم گرفته موی دام بان سبلی موی بر روز کن عاشق رشته نسون موی شب نو موی تابدار تانار  
موی هم موی رشته جان است با آه عاشقان یا خلوط شعاعی است که از ترار روی میاه شده موی  
انمود یعنی وی بسیار موی سنگین خضر خط کافر خط غایب سبلی خط خوشه و بنفشه خط خط از ره پوشش  
خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه خط غنچه  
گرد مصف خط سبزه خط چون برگ نیلوفر تاجان خط خط نوخیز خط خوش پوش خط از یاد نمید  
خط بر عارض پرین خط نقش خط غنچه و سبزه و سبزه بود که سبزه حسن و غنچه آخر زمان حسن غیر  
خام بر موی خط خط سبزه خط کرد خبا چون با که گرد ماه از من مکناب بر میدن موی آغاز شدن خط  
از سبزه نشین گرد لاله سبزه موی خط نمودار شدن خط از من موی ترا شدن خط برین خورشید موی بر سبزه  
از دیدن خط با جدول مکناب بر گل موی خط سبزه از عارض تشبیهات و صفت شبانه قانده  
چرب زبان قانده مکناب قانده از دندان قانده خشک دست قانده کشیدن تشبیهات  
و صفات موشوق تشبیه موشوق با آسمان دهند سبزه خیره لیک کباب از موشوق سبزه کینه  
سبزه سبزه نیانده کسی تشبیه موشوق یعنی سر پناه سر گردان نیز همین موی سر گرم از ماده  
تاج غیر بر نهادن تا سبزه موی او نشین بعد چون گل سر افکنده بودن از فکر خاری در موشوق  
گل سبزه بر سر زدن سر گردان جرمه جاشق موی بر بیدی جرمه جاشق دادن سر گردان گذشت  
از بار جاشق سر بر آورده یعنی سر فر از و باغ رسانیدن موی نمودار شدن و صبح بودن موی بیدار نبودن  
نشیبه خط با یک میان سر بیدار دل آبیات باغ زنده غیر تحریر سر گردان سبزه و زبان نشین

لیه عمومی بر زمین تر براده داشتن یعنی مغز بودن نماز سر نشاندن یعنی نماز کردن سرش  
 بودن بعلشق از تنگی شغب در در داشتن سر قارح از پانجا ارگان بر آمدن تشبیهات و صفات  
 همین آنرا در چشم و مفاصل الحاس و کوع همین و مفضل الحیات کنیه او پیشانی مشوق سیاهی  
 سیاهی چون ماه سیاهی چون خورشید و سیاهی چون زهره همین روش فیض بریزان همین کشته  
 و قبه نشان پیشانی فرخ صبح همین لوح محفوظ همین خام پیشانی لبر براده نخج و ذلال مطلع قمر  
 همین پیشانی گویا و صبح است یابو یابی نور موج همین همین جوهر حسن است که در میا جوش زده چهره  
 همین چهار دست بطول تن بیات عرق شرم است مندل بر پیشانی پارس است نور علی نور همین قرن  
 کردن یعنی خرم شدن همین پیشانی موج آب حیات است یا موجی همین جدول الحاس پر از آب  
 صباحت است یا آینه صیقل زده همین مندل بالیده گویا آینه است خاکسترون چهره بر همین ساخته  
 بر خنجر پاک شدن همین عرق گویا گلبست شبنم زده همین قبه یا کردن یعنی بر سر قر آمدن از همین بر شید  
 تابان طعنه زدن آنرا بخت و پیشانی داشتن برنی شگفت شدن همین خوشبو عرق خجلت از پیشانی  
 روی خدن سیاهی و نواز سیمای القریب گلزار از همین شگفتن در خاصیه نقش یوفانی داشتن  
 همین برایت خورش تشبیهات و صفات ابرو ابروی گاندار ابروی کج پایله  
 ابروی بلالی سائبان مسکین ابرو نون ابرو نیت بر بسته ابرو ابروی شگلمان بلال ابرو کمان  
 ابرو تیغ ابرو کمان داده گامی ابرو ابروی دلگشا ابروی قاضی نامه ابرو ابروی  
 عرتمک ابروی خوب طاق شوس کندر ابرو ابروی چون ناخن شیر چیش ابرو دل عاشق  
 ما از جان میگر کن آویش ابر هزار عشوه نگاه سب از ابرو خورشید تیغ کشه ابرو کمانی است  
 برست ناز کرده او در شتر جانست و بناله ابروی رسا با بند گوش سر گوشه کن و بناله مابریخ تر  
 حتی یا سر دیده فراز پیر از گفتن ابرو بکنایه و همه ابروی دونا موی پانی کشای ناز است  
 ابروی و سه در شمشیر نداشت شمشیر با ابرو سپردن با ابرو بر چین کردن یعنی خشک شدن رنگ  
 داشتن ابرو گره بر اندر گنگ با در از غضب انقعات کردن گوشه ابرو بر ابرو کج زدن گره  
 گرفتن طاق ابرو ابروی آه اسپسته ابرو گره زدن بوت سخن ابروی فراخ چشم با ابرو بر آورد  
 بنام گره ای چشم بر این با ابرو اظهار کردن ابرو بر اندر می کشادن همین آوردن در ابرو

تک از چشم آبروی از بسا و گشادان آبرو فروخ کردن معنی خوش شدن صفات و همچنین است چشم  
ممشوق زگس جادون زگس نیناز زگس سیاه زگس زمان معنی چشم نماند زگس  
خفته نماند در خواب نماند زگس نخت زگس سنگون زگس بخت چشم گریان زگس بزواج اب  
زگس غمزه زن زگس شمل زگس دورنگ زگس ببار زگس بزواج اب زگس  
زفن زگس باده کش زگس بزواج اب زگس بزغریب زگس جادوگر زگس گوش  
چکان زگس رعنا زگس مروی سالی زگس بیار خیر زگس مست زگس ناتوان چشم خندان  
چشم خنگونان مسلمان چشم مسلمان باعتبار عکس بودن چشم سید است چشم سیاه چشم مرغی سا  
چشم غیری معنی چشم زگی چشم دلریا چشم سیاره اون چشم ترکانه چشم شمارین چشم کینه خواه چشم  
نفته ز چشم سر بر بند چشم شمل چشم سید کار معنی چشم ظلم چشم بزغریب چشم ناتوان چشم مست خفته  
چشم در دیده باناری چشم دشمن در آستین نفته چشم حالاک چشم نماند ز چشم کاروان زن چشم جبار  
چشم سر کشیده چشم جفا جو چشم فریبنده چشم ناسلمان ارحال چشم کیر نینگی گریزه شکار چشم سیاه بین  
بسنی چشم شوش چشم گرشه باز چشم نماند چشم گرشه چکان چشم گرشه یار چشم گرشه است چشم گرشه  
بمنه چشم باهرن چشم پانته بچوش چشم شطرت معنی چشم سیکه در نظرافت اولم غمی بود چشم شریکین -  
چشم مردم آزار چشم مشوه ساز چشم نماند گر چشم بی سر سیاه چشم کافرا جو چشم سگوان چشم کاف  
چشم گرشه راز کن جهان بکاهی چشم غمزه ریز چشم غراب کن عالم چشم غمزه چشم مدد دور چشم یار  
چشم آهوشکار چشم آراسته چشم عشیق زبینه چشم گریان آب گل از گل زگس زغین بزغریب  
چشم خواب است چشم سر سوده هندی چشم در پیچ چشم ترک چشم قارخان چشم با دام چشم سیاه  
چشم خوش طاقچه چشم نقل با دام چشم گوهر چشم معنی چشم معنی انگاک شجر چشم تهوی طرفه در چشم  
کردن چشم دکان نماند با دام و اون چشم برخی بسکوه با دام سر زون نماند از چشم چشم کردن آبروی  
چشم بری چون بلیک شکار کردن و اما عند بقیه استن چشم چکیدن گرشه از چشم ترا ویدن سستی از  
چشم دلت کافر کنایه از چشم ممشوق بری را از ره بردن چشم بزغریب معنی دوستی زدن چشم  
افسون آموختن کنایه از گریه کردن و بر شکار از با دام آب زدن نیز بصین معنی و پر مره از زگس  
استاره زغین ایضا و گل از زگس زغین زغریب دلریائی در دیده داشتن یک چشم خند بلند

چشم گریستن کسی که از کمانی بر کمانم از چشم قشایند یعنی گریستن با عرق کردن تشبیه چشم و مژگان  
 چشمه زناشن چشم بر باد و او چشم با نسون نمونگر را چشمی و عهد نار و چشم و دیار است برای صدور و جگر  
 چشم چون پخته گندم گوش چشم هسیانیت دانه دل از کون گوش چشم چون دور آسمان گاه بفر نظر کشند  
 گاهی گین چشم سر کشیده منظر با دیت بفسه پرورده چشم سر کشنده از سواد خطا بار چشم مست بار و از سر نه  
 کسی ندیده شمشیر چشم بر دین یار برای فعل عاشقان چشمک رسانیدن یعنی چشمک زدن تشبیه چشم  
 کشیده با شکر گشتان و شب با با برگس شملد یا با چشم آه سر سر چشم بچشم از دیده فراموش شدن چشم  
 نیا و زدن کسی یعنی چشم کم دیدن کسی را سر فریب بچشم کشیدن چشم قبول بر هم زدن یعنی قبول کردن چیزی  
 با اشاره چشم گوشه چشمی کردن بهاشق دل از جان و جان از دل بردن گوش چشم بر چشم کاکری کردن  
 یعنی چشم دیدن کسی را برق چشم گرفتن کسی را بسنی رساندن چشم بالا کردن یعنی دیدن از چشم زخم زدن  
 یار دور کردن چشم زخم چشم کجیل یعنی سر کشنده صفت نگاه نگاه بی پروا نگاه آشنا نگاه نرس  
 زخمیر نگاه نگاه غلط انداز نگاه ناز است نگاه شج بدوشی نگاه آشوب گستر نگاه بظلمون نگاه  
 دل گداز نگاه خوشخوار نگاه نشسته خون نگاه صد عکده در دست نگاه شمشیر گز نگاه صبر گداز نگاه  
 ساعد سوزن بین نگاه نگاه جاگد از نشتر نگاه سر نگاه سنان نگاه تیغ نگاه ناوک نگاه  
 خدنگ نگاه و تشنه نگاه برق نگاه نگاه شعله تاب نگاه عشو ساز نگاه دلفریب نیرنگ  
 نگاه هشتاره نظر تک و نامر نظر نگاه بجا یون رض نگاه باوه نگاه جاودانه نگاه خوبی نگاه جاودان  
 نگاه میکده ریز نگاه میکده پرواز نگاه بهارین نگاه جاگیر نظر ترک نگاه آزار زمین  
 از دل عاشق نگاه کار دل ساز یعنی نگاه کشنده دل نگاه خیره یعنی نگاه گستاخ نگاه تلخ نگاه  
 نگاه بیانه نگاه نبودنگ نگاه نمان تیغ سیه تاب نگاه نگاه باز نگاه بسته ز سای زخم جگر  
 نگاه دید میکده در دست تلفتوش نگاه در نیما نگاه سنان بست برین نگاه نگاه سفر کف باد  
 نگاه تری نیسان آموخ نگاه مغرور نگاه و دیده نگاه خانه بر انداز یعنی نگاه خانه بر این  
 زب و دام نگاه نگاه ناقوان نگاه ساحر نگاه رهزن نگاه آشنا بگانه یعنی نگاه با آشنا بگانه  
 زب و جوی سنان نگاه شوخ نگاه صندگر نگاه نوریز نکره لوز نگاه کافر اثر کردن  
 نگاه در و نگاه مستعجاب شده نگاه نگاه بر دوا داشته نظر نهفته که در اول نظر نگذارد نگاه باو عمل



آنروز زبان جاودگار برنده نگاه یار نشاید باوه فرستد یا ضربت مهر بر انست یا تر خندگ بزرگ نگاه  
گسنگد خنده که صفت مرگان ما بریم ز تداک کردن سینه عاشق بنگاهی نظاره بهار رنگه اوان می  
آب کردن سینه عاشق بنگاهی کشش تراشائی بیک نظر نگاه عاشق بخون کشیدن بنگاهی و لغز  
نظر کردن با وجود دیدن ندیدن از نگاه معشوق نخستین معنی می بیند معلوم میشود که نمی بیند سویی عاشق  
بطرزیکه دلبری تلقی برنگه پاشیدن معنی نگاه را محکمین کردن تیر تیر نظر کردن تکیه بزرگان ندیدن نگاه  
نگاه فرشتن دل بطرز برپا نینداختن از غرور ایمان بنگاهی غارت کردن نظر پوشیدن معنی برین  
بنظر آنگاه بستن صید کم مرون آمدن نگاه از چشم به نیم نگاه تسلی کردن دل عاشق توسط تصویر  
و هشتن نگاه ندیده نما نظر کردن هم نظر بجنب عاشق نکردن دیده مانا ندیده کردن معنی قابل کردن  
بر شناختن کسی دل خسته بنگاه بر بیان کردن بنگاهی غارت جان کردن جاود در نظر و بستن  
صفت مرگان یار خنجر مرگان تیغ مرگان ناوک مرگان خندگ مرگان ستان مرگان  
خواب آلوده مرگان غنوده یعنی مرگان خوابنده مرگان کافر مرگان کشر مرگان جگر گدا  
بینه مرگان کاوزه جگر مرگان کیر اینست مرگان صید گیرنده مرگان سخت بازو مرگان تن آرا  
مرگان خنجر پوش مرگان ستمگر مرگان غمزه یار مرگان برگشته مرگان سپیده مرگان  
چمکلان شرفونج مرگان شکر سپاه مرگان خلعت مرگان شست مرگان مرگان صامت  
نوک نشتر مرگان تیغ سینه تاب مرگان بستان مشکین مرگان مرگان خنجر پیشه نشتر کبه  
مرگان نمک سبای جگر عاشق مرگان برگشته چون جنگل بازنعل و اژدها نیست برای بخش نگاه  
مرگان هم پیام با تنه نیش سیاه مرگان مرگان تلخ کماذی کردن مرگان در دل جگر عاشق  
مرگان لشکر آنا خارش جگر کردن مرگان مرگان تیر انداز مرده تیغ کشیده مرگان غوی مرگان  
بستمگاره پنجه خون زبون مرگان مرگان بی باک تراوش مرگان بلا مرگان نشسته کردن  
خونریزی مرگان آغوشتن بار غارت مرگان ندیدن مرگان غلبه اوان خوار مرگان بدل  
عاشق بینه غلبیدن خوار مرگان بدل عاشق مرگان نیش زدن اشارت مرگان نیک  
مرگان زدن دو عالم با زور بر ماختن مرگان حجاب در میان صلح و مصالح بینه مرگان نیک  
صلح ما از صلح باز دارد درازی ایمان بسنی دراز و سستی مرگان با مرگان اولت با خواه قصه بر آ

خنجره مشوه دغره ترگان برگشته از ریت از ریت استخوان نگاه گیری ترگان شمشیر بزرگان  
 است نگاه تیور جنب آن جنبش ترگان دراز بریدن بال پریت در دم پرواز سر بر در ترگان نیست  
 بگذر جباری براد افتاده از ریت قدر بیدر و لشکر ترگان با تافله نما کردن نیز نمیش ترگان ترگان  
 طریقه جو ترگان چالاک ترگان خوشنواز سوزن ترگان شزه بریزدن کادش ترگان ترگان  
 بی خبر ترگان زبردست ناخن جگر فراش ترگان نشتر زار ترگان ترگان شوخ چشم  
 ترگان خنجره است ترگان برزده دایم ترگان جلا و دو باش کردن ترگان یعنی انعام کردن  
 ترگان شمشیر از صفت روی یار چهره از خوانی چهره گونگ رده لال رنگ ریح گلکلام نام  
 یعنی رنگ ریح گلزنگ روی شبنم آوده حیا روی عرقبار روی عرفناک ریح آفرودنه روی  
 با تاپ رخسار شکفته سح رخسار طلست غزلیه روی روشن روی شیشه از نود عارض شکفته  
 روی گوهر بن تاپ روی بهارین عارض شبنم نشان یعنی رخساره عرق بار صحت رخسار شامیل گل  
 یعنی روی چون گل حوت نشین عذرون است روی شعله تاپ روی صبح خند روی شعله نام روی  
 یعنی رخسار تر رخسار خورشید رخسار لیلی رخسار رخ چون صباغ نوروز ماه جهان نفوذ رخسار  
 سوزاننده رخسار گل رخسار آب گل برزنده ریح کشاده یعنی ریح خندان منور رخسار ریح آینه غیر رخساره  
 بلکه بی ریح خورشیدی روی غنچه بن خال ریح و قد چون تدروی با لادی مروی روی صاعقه ریز چون  
 زخون عاشقان رنگ بر رنگ فرود یک رو سکه نشین صد دلخ نهد رخسار بر خورشید فانه دست  
 افشان گل رخسار یک لیل سوخته دست روی مشرق خورشید رخسار نازک از نگاه سنج شونده  
 رخسار با لغزاه و خورشید روی رخشان رخ بر نور قتاب روی دم ساز روی فرودنده چون شمشیر  
 چهره گلشنان پر گل غری آوردن یعنی عرق کردن چرخ رخ رویشن تر از ماه رنگ در رخسار آوردن  
 ریح بجا ده رنگ ریح زبانه از خورشید ریح فروع بخش تا بنده خورشید جارض چون آب یعنی روشن  
 روی بی نقاب سقمت پس کنایه از رخساره روی فرخ روی جان فرود روی بی طایر نقاب  
 روی تازده چون نو بهار پشت چاه عالم افروز صورت توبه شکن حاشی ریح دلکش تر از ماه رخساره تاز  
 تر از بهار روی حوبران لعل برستان روی ناز و خسته چون شیم و چراغ و چراغ صورت با همان در زیبایی  
 صورت جیوان تر از ناز و خسته بیست و نوب سبب رخ چون ناز گللاب سرشته چیه چون نخون رخ

بر صورت روی رخ شمع خراک و سیاه چینی در پاره زین رخساره و خواه رخ تازه تر از گل تانغ و در چهره  
 پاره بی نقاب رخ عتاب رنگ عارض فرسیده چکان عارض جلوه ریز رخ نکو عارض از شکل خمر در  
 رخسار او خوان بجزوف عروق تشبیه خورشید جهان آرای رخسار رخسار یک سوز رخ طاقت گذار رخساره مال  
 پسته رخساره سرخ لاله ریز از گل غدا و بقرنی خون و شمشیر کسوف رخ چار کنایه از رخسار یا تشبیه  
 رخ عرق خاک با ماه و ستاره با دو گل و ششم و یاقوت آتالی و بوق و آمان سخن ریز شدن گل رخسار از  
 عرق بر روی رخشان شدن سو بزرگ گل سخن جل ساخته مقور نقد بر آن رخساره پروا خسته چهره  
 بکار بردن رخ عرق و ادون آتش رخ مشوق از اناب رخسار و شب تار مشاب فرعون پاید از سایه گل  
 گزافی دیدن رخسار یار از نزاکت تشبیه رخ و زلف با ماه محاب گنوده با چراغ پرده و یا جمع شدن صبح  
 و شام یا نور و ظلمت یا ظلمات و چشمه آب حیات یا رستن سخن در بیستان با ماه در بر رخ سنجید با گلبان  
 بدون نبشته گل با ماه مشک اندر کرون سخن زلف بر رخ انداختن از سفید آب دندان پری و تکی لب  
 خود مقور از آن چهره ساخته رخساره سست یا چهره پری از زین انسان رنگ برگردن گل رخساره پسته  
 رنگ پیدا کردید گل رخسار چرخ خود روشن کرون گل از گل رخسار یار سبز گوید و میدان بر گل رخسار  
 رخسار بهار گل و گلزار است یا آینه صیقل زده یا جامه نوبه است یا شفق صبح بهار یا فصل رخ نقاب  
 رنگ تبشیر بر چهره از می جلوه و ادون عارض منی رخ کشادن ماه نامرینری از شمایل خود و ادون نمودن  
 رخ در خواب آید بر دیدن سخن پیدا شدن چو یک بر تر خط کشیدن خالی معنی نمود از شدن خط گل رخساره  
 رنگس مست و ادون سخن غمناختن رخسار از باوه مشک بر تقدیم ماه ماندن سخن زریب رخساره از  
 کردن رخ نهان کردن در نقاب سفید لبان روشن سوری در سخن گل و میدان صبح رخسار و پنهان  
 کردن و در پوش شدن سخن خجل شدن گل خاریت از باغ گل رخسار سخت روی کردن و در گرفتن  
 رو پوشیدن رخساره دشتن طرف از نبشته بر ستون سخن کنایه از نیلگون کردن رو بطیاق در غم  
 سخن از خوان یا نیلگون کردن نیز بهین رخسار رخ گین از و سخن بر رخ خارزه کاری کردن نقاب  
 زلف بر رخ کشیدن بر خاستن نقاب از رخ از ماه رخساره پوششی بدون حریره شدن روز  
 چون شب پیش روی یاری رو شدن معنی بر رخ شدن چشم کردن آبی بر رخ آمدن معنی روئی کار  
 شدن نبشته زریب سخن شدن سخن خط آغاز شدن رخساره در میان خط بشا به نبره عقرب



برتبه گلرستان و تحقیق کم سخن و شکر عقیق گوید و عقیق زرش و قند مکر و قند بران ماز و عقیق حرمین  
 و در قند مکر و قند ناب و قند کرشمه نای و قند سلطان و قند ناب زرد مکر و در عقیق آب دانه و عقیق  
 ناب و قند خیره و عکر آید و زرش آباد و قند قوت و قند گویهر و قوت زرشان چنگله حیوان در  
 دست و قند طیز و قند شان و عقیق مصری ده خواب و قند مکیار و قند عتاب رنگ و قند مسیح و قند  
 زرد و دانه و قند کافر و قند بدخشان و قند بر شرف مسیح و شکر گوار و شکر گوار و شکر گوار و شکر گوار  
 شکر گلکن و شکر آب نای و قند مسیح و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند و قند  
 برتبه عقیق آب عقیق چون لب عقیق لب صدق لب یا قوتی لب گویهری لب شمشیر لب زردن لب  
 برای بلب نمره و اشون لب نشاد بلال لب مکران لب ماردان لب سنی خوشی لب سنی لب سنی لب سنی  
 لب گلبرگ لب شیرین و قند زرشان لب کان مکر شود لب سخی لب یا شرا بیت لب شرا  
 کن عاشق لب پر شمشیر لب گون شکر بریز کردن خنده از لب از دامن لب شکر نشاندن لب سنی لب سنی  
 سوج طوفان زدن لب در سخن شکر و شکر بنده لب است ماز شدن چاشنی گویهر شکر از نوش لب شکر  
 لب شکر لب عتاب لب بخار عاشق کردن لب سنی ده ای عاشق کردن لب سنی یا بجای لب را اجازت داند  
 لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی  
 لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر لب شکر  
 لب زرد لب پر سید لب سنی آهسته پر سید زرد لب سنی کم کردن لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی  
 لب سنی مایه ده دندان با شکر شماره با آب بر بروی و یا قوت کبر و در و در و در و در و در و در و در و در  
 دران قطرات شکر جمع شده باشد یا گل و یا سمن و قند فرمان یکجا بسته و شکر لب سنی لب سنی لب سنی  
 و شام و شفق و یا قوت سنج و کبود لب نیست بلکه جایست لب لب از آب است لب سنی لب سنی لب سنی  
 لب سنی با وقت صبح آواز و اشون گل با شرا بیت جو شیده از قند یا گل شفت لوی است که با سنی لب سنی  
 در او بر سوزن شکر زرش و شکر شکر کنایه از برده شفتا لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی  
 نادک صفت و سمن در سمن سمن سمن سوزن در سمن رنگ تر از قند در سمن چون چسبده در آن بسته  
 خند و بان تنگ مشابه بودم در سمن یا قوت در سمن بر سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی لب سنی  
 شکر زرشان صفت در بان قند سوزن در سمن چون حلقه سیم در سمن رنگ تر از لب عاشق لب سنی

